

## تنقیح مناط و الغای خصوصیت<sup>۱</sup>

یاسر سعادت<sup>۲</sup>

### چکیده

دو اصطلاح «تنقیح مناط» و «الغای خصوصیت» با وجود کاربرد فراوان در فقه، حدود و ثغور آنها به خوبی مشخص نشده است. مشهور فقها بین این دو اصطلاح تمایز قائل‌اند و الغای خصوصیت را ظهور عرفی خطاب در تعمیم حکم و خصوصیت نداشتن مورد حکم می‌دانند؛ بنابراین از باب حجیت ظهورات، آن را حجت می‌دانند؛ ولی تنقیح مناط را همان قیاس مستنبط‌العله می‌دانند که حجیت آن به قطع به علت و نبود فرق میان مورد حکم و موردی که حکم به آن تعمیم داده می‌شود، وابسته است. تبیین نشدن مراد از این دو قاعده سبب شده برخی بزرگان در حجیت آنها خدشه وارد کنند. مراد از تنقیح مناط، علم به مناط حکم و عدم دخل خصوصیت است و مراد از الغای خصوصیت، استظهار عرفی بر عدم دخل خصوصیت ذکرشده در مورد حکم است. حجیت علم و استظهار عرفی نیز از

مسئله علم اصول است.

از آنجاکه این دو اصطلاح مستحدثه‌اند، بسیاری از فقها این دو را به جای یکدیگر به کار برده‌اند و نزاع و خلط میان این دو اصطلاح موجب شده برخی پژوهشگران شرایط مذکور برای تنقیح مناط را شرط برای الغای خصوصیت بدانند و شرطیت این امور را برای الغای خصوصیت به فقها نسبت دهند.

از آنجاکه استظهار ضابطه‌مند نیست، ممکن است فقهی در موردی، عدم خصوصیت را استظهار کند و فقیه دیگر چنین استظهاری نداشته باشد؛ اما می‌توان موارد ذیل را به عنوان ضابطه برای استظهار عدم خصوصیت برشمرد؛ هرچند استظهار عدم خصوصیت به این موارد منحصر نیست. این موارد عبارت‌اند از: ۱. خصوصیت ندیدن برای مورد و حمل آن بر مثالیت؛ ۲. اولویت عرفی یا همان مفهوم موافقت؛ ۳. اخذ عنوان طریقی در موضوع حکم؛ ۴. اخذ قید غالبی در موضوع حکم.

**واژگان کلیدی:** تنقیح مناط، الغای خصوصیت، مناط، خصوصیت.

#### مقدمه

در فقه و استنباط، گاه برای تعمیم یا تضییق حکم، اصطلاحات و قواعدی به کار می‌رود که حدود و ثغور آنها به خوبی تبیین نشده و همین امر اختلاف نظر فقها را در پی داشته است؛ برای نمونه گاهی به عنوان یک اصل موضوعی مسلم به قاعده «العلة تعمم و تخصص» استدلال می‌شود؛ در حالی که حدود و ثغور آن به خوبی تبیین نشده است؛ از این رو برخی فقها اصل قاعده را منکرند و آن را ملحق به قیاس منهی عنہ دانسته، عده‌ای به تفصیل بین علل گوناگون قائل شده‌اند و گروهی تخصیص به واسطه تعلیل را فقط در محدوده شخص الحکم جاری می‌دانند. لذا این گونه اصطلاحات و قواعد به بررسی و تبیین بیشتری نیاز دارند.

دو قاعده «تنقیح مناط» و «الغای خصوصیت» از همین اصطلاحات و قواعد دارای ابهام هستند که مرزبندی مشخص میان آنها به دقت تر شدن استنباط و رفع بسیاری از اختلافات می‌انجامد.

متأسفانه تبیین نشدن این دو قاعده در علم اصول، اختلاف نظر بسیاری میان فقها پدید آورده و یکی از کاستی‌های مبحث الفاظ علم اصول که یادگیری آن برای دانش‌پژوه اصول بایسته است، بررسی و تبیین همین قواعد است.

پژوهش‌های  
فقهی و حقوقی

شماره ۳، سال ۱۳۹۹

افزون بر تبیین نشدن اصل دو قاعده تنقیح مناط و الغای خصوصیت، رابطه آن دو قاعده با یکدیگر نیز ابهام دارد و کاربرد این دو اصطلاح به جای یکدیگر در کلام فقها، به سردرگمی دانش‌پژوه انجامیده است؛ از این رو در این مختصر کوشیده شده ضمن تبیین رابطه میان این دو اصطلاح، شرایط حجیت آنها بررسی شود.

این دو اصطلاح در روایات وارد نشده‌اند؛ ولی فقها آن دو را به عنوان دو قاعده به کار برده‌اند. هرچند جای بحث از این دو قاعده در مباحث الفاظ علم اصول است؛ ولی اصولیان این دو قاعده را در علم اصول مطرح نکرده و بیشتر در کتاب‌های فقهی به صورت استطرادی و به اختصار به آن پرداخته‌اند. بنابراین روش تحقیق در این مقاله اصطیادی است. پس از تعریف دو اصطلاح یادشده در کلام فقها و بررسی وجود فرق میان این دو اصطلاح در سخن ایشان، وجه حجیت عمومیت حاصل به وسیله این دو قاعده بررسی می‌شود و راه‌هایی برای ضابطه‌مند کردن استظهار عدم خصوصیت، در الغای خصوصیت بیان می‌گردد.

#### پیشینه

اصطلاح «تنقیح مناط» زمانی در میان متأخران رواج یافت که متقدمان از آن با عنوان «تعدی الی غیر مورد النصّ بدلیل قطعی»، یعنی تجاوز از غیر مورد نصّ با وجود دلیل قطعی استفاده می‌کردند.<sup>۱</sup> باید توجه داشت که غزالی همین اصطلاح را بیش از نهمصد سال پیش در بحث از وجوب کفاره بر کسی که کنیزش را در ماه رمضان وطی کرده، به کار برده و گفته است:

اگر کسی در حال روزه ماه رمضان کنیزش را وطی کند، کفاره بر او واجب می‌شود؛ زیرا قطع به این مطلب وجود دارد که حکم به کفاره در ماه مبارک رمضان به منکوحه بودن موطنه وابسته نیست؛ بلکه وطی به زنا نیز به آن ملحق می‌شود؛ زیرا این نوع از الحاقات معلوم است و از تنقیح مناط حکم، پس از حذف آنچه در سیره و روش شارع تأثیری در احکام آن ندارد، خبر می‌دهد.<sup>۲</sup>

نخستین بار اصطلاح الغای خصوصیت را سیدبهرالعلوم به کار برده است؛ هرچند پیش

۱. بروجرودی، الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. غزالی، المستصفی، ج ۲، ص ۲۳۲.

از او، کلام فاضل مقدار به این اصطلاح مشعر است.<sup>۱</sup> مقاله‌هایی نیز درباره این دو اصطلاح در برخی مجلات به‌طور مستقل چاپ شده؛<sup>۲</sup> ولی خلط‌ها و اشتباهاتی در آنها رخ داده است؛ از این رو برخی از این اشتباهات در این مقاله نقد و بررسی می‌شود. این دو اصطلاح گاهی در کلام برخی فقها به عنوان دو قاعده مستقل به کار رفته و گاه مرادف یکدیگر دانسته شده‌اند.

### مفهوم‌شناسی

تنقیح مناط: از منظر لغوی تعبیر «تنقیح مناط» از دو واژه «تنقیح» و «مناط» تشکیل شده است و دستیابی به مفهوم «تنقیح مناط» از مسیر شناخت معنای این دو واژه ممکن می‌شود. «نقح» در لغت به معنای «برطرف کردن گره‌های چوب از عصا و چیزی را پوست کندن و پاک کردن و خوب آن را از بدش جدا کردن» آمده است. «کلام منقح» یعنی کلامی که مورد تفتیش قرار گرفته و در آن دقت نظر می‌شود. تعبیر «نقحت العظم» یعنی مغز استخوان را درآوردن و «شعر منقح» یعنی مویی که تفتیش شده و زواید از آن جدا شده است.<sup>۳</sup> نتیجه آنکه «تنقیح» در لغت به معنای دقت نظر و به‌دست آوردن ریشه و اصل یک چیز و جدا کردن اصل از فرع است.

«مناط» اسم مکان از ماده «نوط» است و «نوط» به معنای تعلیق چیزی به چیز دیگر است و «مناط» به معنای موضع تعلیق است.<sup>۴</sup> با توجه به معنای لغوی دو واژه تنقیح و مناط آشکار شد معنای تعبیر «تنقیح مناط» به‌دست آوردن موضع تعلیق است و مراد از موضع تعلیق در حکم شرعی، دستیابی به علت حکم است.

۱. بحر العلوم، مصابیح الأحكام، ج ۲، ص ۱۳۹؛ فاضل مقدار، التنقیح الرائع، ج ۳، ص ۱۸۳.
۲. موسوی، «إلغاء الخصوصية عند الفقهاء»، مجلة فقه اهل البيت (عربی)، ش ۲۷، ص ۱۰۴؛ کلانتری، «مفهوم، اعتبار و مکانیزم تنقیح مناط»، مجلة مطالعات اسلامی، ش ۸۱، ص ۱۴۱؛ ساعدی، «وحدت مناط و الغای خصوصیت»، مجلة فقه اهل بیت (ع)، ش ۵۰، ص ۱۰۶.
۳. فراهیدی، کتاب العین، ج ۳، ص ۵۰؛ ابن درید، جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۵۶۱.
۴. فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۳۰؛ فراهیدی، کتاب العین، ج ۷، ص ۴۵۵.

در اصطلاح اهل علم برای تنقیح مناط تعریف‌های گوناگونی بیان شده که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱. «تنقیح مناط»، قیاس مستنبط‌العله‌ای است که در آن قطع به علت حکم پیدا شود. این برداشت در کلمات وحید بهبهانی وجود دارد.<sup>۱</sup>

۲. محقق حلی معتقد است علم به مناط حکم، «تنقیح مناط» نامیده می‌شود؛ خواه این علم از طریق قیاس مستنبط‌العله به دست آید یا از طریق قیاس منصوص‌العله.<sup>۲</sup> باید توجه داشت که در تعریف نخست، تنقیح مناط در مقابل قیاس منصوص‌العله و قیاس مستنبط‌العله ظنی قرار دارد؛ اما بر اساس تعریف دوم، هرگاه علم به مناط پیدا شود، تنقیح مناط صادق است؛ خواه این علم از قیاس مستنبط‌العله یا قیاس منصوص‌العله حاصل شود. محقق حلی قیاس منصوص‌العله را فاقد حجیت و اعتبار، و تنقیح مناط قطعی را حجت می‌داند؛ از این رو آن را در مقابل تنقیح مناط ندانسته است؛ بلکه قیاس منصوص‌العله‌ای که موجب قطع به مناط و ملاک حکم شود را «تنقیح مناط» نامیده و آن را حجت می‌داند.

۳. «تنقیح مناط» عبارت است از قیاس مستنبط‌العله؛ پس اگر قطعی باشد، حجت است؛ وگرنه فاقد حجیت خواهد بود.<sup>۳</sup>

تفاوت این تعریف با تعریف محقق بهبهانی این است که در آن تعریف، قطعی بودن در تعریف تنقیح مناط لحاظ شده است؛ اما در این تعریف، تنقیح مناط همان قیاس مستنبط‌العله است که تنها در صورت قطعی بودن علت، حجت است.

۴. «تنقیح مناط» الغای خصوصیت ناشی از استظهارات عرفی در مقام اثبات است.<sup>۴</sup>

۵. «تنقیح مناط» بر دو قسم است:

الف) به دست آوردن علت حکم و ملاک واقعی برای تشریح حکم (اعم از قطعی و ظنی)؛

ب) تقریبات و استظهارهای عرفی محاوره‌ای در مقام اثبات.

۱. بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۱۴۷.

۲. حلی، معارج الأصول، ص ۲۶۰.

۳. خویی، مصباح الفقاهة، ج ۷، ص ۵۶ و ج ۱، ص ۲۷۱؛ همو، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۶، ص ۱۷۳.

۴. لنگرودی، الدرالنضید، ج ۱، ص ۱۰۰ و ج ۱، ص ۲۹۰.

۶. برخی نیز جعل اصطلاح جدید نموده و سه قسم برای تنقیح مناط بیان کرده‌اند:  
الف) «تنقیح مناط منصوص» که همان قیاس منصوص العله است.  
ب) «تنقیح مناط منقح» که مراد از آن قیاس مستنبط العله‌ای است که در آن علم به مناط و علت حکم پیدا شود.

ج) «تنقیح مناط مخرّج» که مراد از آن قیاس منصوص العله‌ای است که ظن آور باشد.<sup>۱</sup>  
ناگفته نماند که به‌کارگیری تعبیر «مناطق» در جاهای دیگری جز آنچه بیان شد نیز در سخنان علما رایج است؛ ولی در هیچ‌یک معنای اصطلاحی «مناطق» مقصود نبوده<sup>۲</sup> و تمامی این کاربردها خارج از معنای اصطلاحی این واژه است. در ادامه به بیان پاره‌ای از این کاربردها اشاره می‌شود.

۱. گاهی مراد از تعبیر مناط، موضوعی است که حکم با آن به فعلیت می‌رسد؛ برای نمونه از ترس و خوف که موضوع فعلیت یافتن نماز خوف است، به «مناطق نماز خوف» یاد می‌شود.<sup>۳</sup>  
۲. گاهی از معیار و ملاکی که با آن بعضی از مفاهیم مشخص می‌شود، به مناط تعبیر می‌شود؛ مانند اینکه گفته می‌شود: «مناطق در شناخت فلان نص، عرف است».<sup>۴</sup>  
۳. در بعضی موارد، مقصود از مناط، محوری است که بحث درباره آن صورت می‌گیرد؛ برای نمونه در باب «رضاع» گفته می‌شود: «چاره‌ای از بیان کمیت و کیفیت رضاع نداریم؛ زیرا مناط اختلاف علما در حکم به حرمت همین است».<sup>۵</sup>

الغای خصوصیت: از منظر لغوی این اصطلاح از دو واژه «الغاء» و «خصوصیت» تشکیل شده است که الغا در لغت به معنای باطل کردن، بی‌اثر دانستن و نداشتن توجه و احتساب نکردن به کار رفته است. واژه خصوصیت به معنای اختصاص دادن شیئی به شخص خاصی است<sup>۶</sup> و در محل بحث، اختصاص حکم به شیء یا فرد خاصی مراد است؛

پیشینه لغوی  
اصطلاح مناط

سال ۱۳۹۹ شماره ۳

۱. مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن والسنة، ج ۱، ص ۱۰۸.  
۲. ساعدی، «وحدت مناط و الغای خصوصیت»، مجله فقه اهل بیت علیهم‌السلام، ش ۵۰، ص ۱۰۶.  
۳. حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۴۵۵.  
۴. نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۲۸۱.  
۵. محقق ثانی، جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۲۶۷.  
۶. جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۸۳؛ ازهری، تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۱۷۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۲۴.

بنابراین مراد از الغای خصوصیت، باطل کردن اختصاص حکم به شیء یا مورد خاصی که در دلیل ذکر می‌شود، خواهد بود؛ اما این ترکیب گاهی به معنای لغوی خود در فقه به کار برده می‌شود و طبق آن هر جایی که خصوصیت ملغا گردد و حکم تعمیم داده شود، الغای خصوصیت نامیده شده است.<sup>۱</sup> برخی پژوهشگران که درباره الغای خصوصیت مقاله نوشته‌اند، تمام مواردی که به ملغا بودن خصوصیت ذکر شده در حکم، حکم می‌شود، مانند قیاس اولویت، قیاس منصوص العله و تنقیح مناط را از مصادیق الغای خصوصیت دانسته‌اند؛<sup>۲</sup> ولی ظاهراً مراد از الغای خصوصیت، قاعده‌ای در قبال قواعدی دیگر همچون تنقیح مناط و قیاس منصوص العله است.<sup>۳</sup>

در اصطلاح اهل علم، الغای خصوصیت یعنی فهم عرفی از کلام عمومیت باشد؛ به بیان دیگر عرف برای خصوصیت ذکر شده در مورد حکم، هیچ اثری در ثبوت حکم نبیند و حکم را برای اعم از آن ثابت بدانند.<sup>۴</sup> برای نمونه عرف قید بیان شده را از باب ذکر مثالی برای موضوع حکم می‌داند؛ مثلاً در روایت ذیل:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ سَافَرَ قَصَرَ وَ أَفْطَرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا سَفَرَهُ إِلَى صَيْدٍ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ أَوْ رَسُولًا لِمَنْ يَعْصِي اللَّهَ أَوْ فِي طَلَبِ شَحْنَاءٍ أَوْ سِعَايَةِ ضَرَرٍ عَلَى قَوْمٍ مُسْلِمِينَ؛ از امام صادق عليه السلام روایت شده است که ایشان فرموده کسی که مسافرت می‌کند، نماز خود را شکسته می‌خواند و روزه خود را افطار می‌کند؛ مگر اینکه مردی باشد که برای صید یا معصیت خداوند یا فرستاده‌ای برای معصیت خدا یا به دنبال دشمنی یا بداندیشی به زیان قومی از مسلمانان باشد.

عرف برای قید «رجلاً» که در این روایت بیان شده است، خصوصیتی نمی‌بیند؛ بلکه اگر زن یا خنثی نیز چنین سفری داشته باشد، عرف این حکم را شامل او نیز می‌داند.<sup>۵</sup>

پژوهش‌های  
فقهی-اصولی

تنقیح مناط و الغای خصوصیت

۱. مکارم شیرازی، العروة الوثقى مع التعليقات، ج ۲، ص ۷۹۳.

۲. موسوی، «إلغاء الخصوصية عند الفقهاء»، مجلة فقه اهل البيت عليه السلام (عربی)، ش ۲۷، ص ۱۰۴.

۳. کوه‌کمری، کتاب البیع، التذیل، صص ۴۶۰-۴۶۱.

۴. نائینی، کتاب الصلاة، ج ۲، ص ۳۱۹؛ عراقی، شرح تبصرة المتعلمین، ج ۴، ص ۱۸۱، ج ۵، ص ۳۹۰.

۵. کوه‌کمری، کتاب البیع، التذیل، صص ۴۵۹-۴۶۱.





اصطلاح است. در قسم سوم نیز هیچ‌یک از فقهای شیعه قائل به حجیت آن نیست؛ بنابراین مراد از الغای خصوصیتی که در این نوشتار از آن بحث می‌شود، همان قسم اول است.

### تفاوت تنقیح مناط و الغای خصوصیت

محقق حلی و صاحب حدائق و برخی دیگر از علما این دو اصطلاح را مرادف یکدیگر می‌دانند؛<sup>۱</sup> در مقابل، بزرگانی همچون حجت، محقق داماد، امام خمینی، روحانی و فاضل لنکرانی بین این دو اصطلاح تمایز قائل‌اند.<sup>۲</sup>

ظاهراً آنچه موجب شده برخی این دو اصطلاح را یک چیز بدانند، این است که در تنقیح مناط نیز از مورد نص، الغای خصوصیت می‌شود؛ همچنین با الغای خصوصیت به اجمال می‌توان فهمید که علت حکم در موضوع دارای خصوصیت و موضوع فاقد آن یکی است؛ ولی بین این دو اصطلاح تفاوت وجود دارد؛ در بیان تفاوت الغای خصوصیت با تنقیح مناط گفته شده است: تنقیح مناط به دست آوردن ملاک و علت حکم با حذف علت‌های محتمل و در نتیجه تعمیم موضوع است؛ اما الغای خصوصیت حذف ویژگی‌های مورد نص است؛ از این رو در الغای خصوصیت - به صرف حذف اوصاف و بدون تعیین علت - حکم عمومیت می‌یابد.<sup>۳</sup>

با توجه به اینکه در کلام فقها گاهی این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار رفته است، باید در بررسی کلام ایشان دقت شود که مرادشان از تنقیح مناط یا الغای خصوصیت چیست؛ برای نمونه برخی بزرگان همچون صاحب معارج بالینکه منکر حجیت قیاس

۱. حلی، معارج الأصول، ص ۱۸۵-۱۸۶. با توجه به مثالی که برای تنقیح مثال زده‌اند، مشخص می‌شود مراد ایشان از تنقیح مناط و الغای خصوصیت یک چیز است؛ زیرا مثال مذکور مثال برای الغای خصوصیت است. (بحرانی آل عصفور، الأنوار الحیریه، ص ۶۹؛ همو، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۵۶) در این عبارت، صاحب حدائق الغای خصوصیت را نوعی از تنقیح مناط می‌دانند. (مراغی، العناوین الفقهیه، ج ۱، ص ۲۴؛ لنگرودی، الدر المنضید، ج ۱، ص ۲۹۰؛ سبحانی، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۴۴۲).

۲. کوه‌کمری، کتاب البیع، ص ۴۵۹؛ محقق داماد، کتاب الحج، ج ۲، ص ۳۶۴؛ خمینی، الاجتهاد والتقلید، النص، ص ۹۸؛ همو، القواعد الفقهیه والاجتهاد والتقلید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ همو، کتاب البیع، ص ۲۲۲؛ روحانی، المرتقی، کتاب الحج، ج ۱، ص ۳۳؛ لنکرانی، تفصیل الشریعة، کتاب الحج، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۶۴۰.

منصوص العله‌اند، تنقیح مناط را حجت می‌دانند؛<sup>۱</sup> بلکه برخی منکران حجیت قیاس منصوص العله، عمل نکردن به تنقیح مناط را موجب دست‌نیافتن به بسیاری از احکام می‌دانند<sup>۲</sup> و بعید است کسی که قیاس منصوص العله را حجت نمی‌داند، قیاس مستنبط العله را که همان تنقیح مناط است، حجت بداند یا حجت ندانستن قیاس مستنبط العله را موجب تعطیلی استنباط بسیاری از احکام بداند؛ از این رو مراد ایشان از تنقیح مناط، همان الغای خصوصیت است؛ نه تنقیح مناطی که قیاس مستنبط العله است.

### حجیت الغای خصوصیت

باید توجه داشت که میان قیاس و الغای خصوصیت تفاوت است. قیاس عبارت است از سرایت حکم از موضوع خود به موضوع دیگر به گمان مشارکت موضوع دوم با اولی در علت حکم<sup>۳</sup> که این معنا برای قیاس از نظر مذهب شیعه کاملاً مردود و باطل است.

با این تعریف از قیاس، تفاوت بین آن و نفی خصوصیت روشن می‌شود؛ زیرا در مواردی به نفی خصوصیت از حکم تمسک می‌شود که به تأثیر نداشتن خصوصیت در موضوع حکم، یقین داشته باشیم؛ مانند اینکه گفته شود: «مردی پس از آنکه از نماز فارغ شد، در وضویش شك کرد»<sup>۴</sup> یا «خون بینی ام بر لباسم ریخت»<sup>۵</sup>. در اینجا عرف، حکم را برای «شك و خون» ثابت می‌داند، نه برای «مرد و لباس»؛ به بیان دیگر، گاهی عرف از یک دلیل، عدم خصوصیت مورد را استظهار می‌کند و استظهار و ظهور حجت است؛ ولی گاهی ذهن عرف از استنباط ظنی علت حکمی می‌خواهد آن حکم را به موردی دیگر که دارای آن علت ظنی است، سرایت دهد که این نوع دوم همان قیاس منهی<sup>۶</sup> عننه به شمار می‌رود.

پیشینه  
اصول فقه اسلامی

سال سوم شماره ۳، سال ۱۳۹۹

پرتال جامع علوم انسانی

۱. حلی، معارج الأصول، ص ۱۸۵.

۲. بحرانی آل عصفور، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۵۶.

۳. مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۲۲۶.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷.

۵. همان، ج ۳، ص ۴۰۲.

۶. خمینی، مکاسب المحرمة، ج ۲، ص ۴۵.

## مناشی ظهور لفظی خطاب در الغای خصوصیت

ظهور خطاب در الغای خصوصیت را به طور کلی نمی‌شود قاعده‌مند کرد؛ اما می‌توان هریک از موارد ذیل را ضابطه‌ای برای ظهور خطاب در الغای خصوصیت دانست:

۱. خصوصیت ندیدن برای مورد و حمل آن بر مثالیت: خصوصیت ندیدن عرف برای مورد بیان‌شده در روایت و حمل آن بر مثالیت بر دو نحو است:  
الف) گاهی عرف با نظر به یک روایت، ذکر مورد را در آن از باب ذکر مثال می‌داند و

برای آن خصوصیتی در ثبوت حکم نمی‌داند؛ برای نمونه وقتی زراره می‌گوید:  
قَالَ: قُلْتُ أَصَابَ ثَوْبِي دَمَ رُعَافٍ أَوْ غَيْرُهُ أَوْ شَيْءٍ مِنْ مَنِيَّ إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ: فَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسَلُهُ قَالَ تَغَسَّلُ مِنْ ثَوْبِكَ النَّاحِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ الْحَدِيثُ؛ زراره می‌گوید: به امام گفتیم: به لباسم خون بینی یا غیر آن یا منی اصابت کرده است. می‌گوید: به امام گفتیم: من علم پیدا کردم که به لباسم اصابت کرده است؛ ولی نمی‌دانم کدام قسمت لباس است. آیا لباس را بشویم؟ امام فرمود: ناحیه‌ای از لباس را که دیدی به آن اصابت کرده است، بشوی تا یقین بر طهارت لباس داشته باشی.<sup>۱</sup>

عرف برای زراره و لباس و خون بینی او خصوصیتی نمی‌بیند؛ بلکه موضوع را مطلق ثوب و خون بینی می‌داند؛ همچنین در این روایت:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَجُلٌ شَكَّ فِي الْوُضُوءِ بَعْدَ مَا فَرَعَ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ يَمْضِي عَلَى صَلَاتِهِ وَ لَا يُعِيدُ؛ از محمدبن مسلم روایت شده است که به امام صادق عليه السلام عرض کردم مردی پس از فراغت از نماز در وضو شک می‌کند. امام فرمود: بر نماز خود باقی می‌ماند و اعاده نمی‌کند.<sup>۲</sup>

عرف خصوصیتی برای رجل نمی‌بیند؛ بلکه تناسب بین شک در وضو پس از فراغت از نماز و حکم به صحت نماز در این صورت، اقتضا دارد که رجل خصوصیتی نداشته باشد؛ بنابراین عرف این حکم را برای زنان نیز ثابت می‌داند.

ب) گاهی خود روایت به‌تنهایی در اینکه مورد ذکرشده در آن از باب ذکر مثال است،

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۷۰.

ظهور ندارد؛ لکن به خاطر اینکه حکم واحدی بر موارد متعددی تطبیق شده است، عرف می‌فهمد که بیان این موارد از باب بیان مثال بوده و خود این موارد دارای خصوصیت نیستند؛ به بیان دیگر، ترتب حکم بر موارد متعدد موجب تشکیل یک ظهور ثانوی برای روایات می‌شود و این ظهور عبارت است از اینکه این موارد ذکر شده در روایت، خصوصیت نداشته و جامع بین آنها موضوع حکم است؛ برای نمونه در مورد قاعده «من أتلف مال الغير فهو له ضامن» گفته شده این قاعده یک قاعده اصطیادی از ادله دیگر است؛ یعنی عین این قاعده با این الفاظ در ادله وارد نشده است؛ ولی از روایات بسیاری که در موارد خاصه‌ای به ضمان متلف مال غیر حکم نموده، این قاعده استفاده می‌شود و وقتی عرف این روایات را کنار یکدیگر می‌بیند، از مورد روایات الغای خصوصیت می‌کند و حکم ضمان را برای مطلق متلف مال غیر، ثابت می‌داند.<sup>۱</sup>

۲. اولویت عرفی یا همان مفهوم موافق: یکی دیگر از اموری که موجب ظهور خطاب در الغای خصوصیت می‌شود، اولویت عرفی یا همان مفهوم موافق است؛ مانند آیه «فَلَا تُقْلُ لَهُمَا أُمَّ»<sup>۲</sup> که حرمت اخف مصادیق اذیت پدر و مادر را که «اف» گفتن به ایشان است، بیان کرده که عرف آن را کنایه از حرمت آزار والدین می‌داند؛ بنابراین عرف از این آیه شریفه، حرمت هرگونه ایدایی را به پدر و مادر استفاده می‌کند.<sup>۳</sup>

برخی اصطلاحات فقهی و اصولی، چون اصطلاحات مستحدثی بوده‌اند، گاهی نامی برای آن گذاشته شده؛ ولی تعریف روشنی برای آنها بیان نشده است و گاه چندین نام برای یک اصطلاح خاص وضع شده است؛ برای نمونه برای همین اصطلاح «مفهوم موافقت» اصطلاحات «قیاس اولویت»، «فحوای خطاب» و «لحن الخطاب» نیز استفاده شده است؛ اما اینکه میان آن و الغای خصوصیت فرق وجود دارد یا نه، منوط به نحوه تعریف و تعیین حدود و ثغور این اصطلاح است که به دو نحو ذیل تعریف شده است:

تعریف اول: مراد از اولویت، همان مدلول التزامی است که اقتضای ثبوت نفس حکم در

۱. ر.ک: بروجردی، تقریرات ثلاث، ص ۱۶۵-۱۷۲؛ خویی، مصباح الفقاهة، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲. سورة اسراء، آیه ۲۳.

۳. خمینی، تهذیب الأصول، ج ۲، ص ۵۳.

مدلول مطابقی را برای موضوعی دیگر که در دلیل نیامده، دارد.<sup>۱</sup> هر چند برخی قائل اند اگر مفهوم در ثبوت حکم از منطوق اولی باشد، «فحوی الخطاب» نامیده می شود و اگر مفهوم در ثبوت حکم مساوی با منطوق باشد، «لحن الخطاب» خوانده می شود.<sup>۲</sup>

تعریف دوم: در مفهوم موافق باید جریان ملاک حکم مدلول مطابقی در موضوع فرعی، از جریان همان ملاک در موضوع اصلی وارد شده در دلیل قوی تر باشد؛ مانند این آیه شریفه: «به پدر و مادر خود اف نگو»<sup>۳</sup> که از آن اولویت حرمت کتک زدن و اهانت به ایشان نیز استفاده می شود.<sup>۴</sup>

مراد از اولویت در مفهوم موافق، اعم از اولویت عرفی و اولویت قطعی است؛ فرق اولویت قطعی با اولویت عرفی این است که تعمیم حکم در اولویت عرفی از باب دلالت لفظ بر تعمیم است؛ اما در اولویت قطعی فقط از باب دلالت عقل است؛ از این رو اولویت عرفی تحت عنوان «تنقیح مناط» قرار می گیرد و نیازمند قطع به مناط است، به خلاف اولویت عرفی.<sup>۵</sup>

برای اولویت عرفی، اگر گفته شود: «أكرم خدام العلماء» تناسب حکم و موضوع، اقتضای وجوب اکرام علما را نیز دارد؛ زیرا عرف از اتخاذ عنوان «خدام العلماء» می فهمد که ایشان از حیث خدمتشان به علما سزاوار اکرام اند؛ پس خود علما به طریق اولی سزاوار اکرام اند و بعد از این خطاب می فهمد که مولا به طریق اولی اکرام علما را از او می خواهد؛ از این رو تسری حکم وجوب اکرام به علما به وسیله این خطاب، به علم به مناط حکم نیاز ندارد.<sup>۶</sup> بر خلاف اولویت قطعی که برای تسری حکم، به علم به مناط نیاز است؛ البته گاهی تسامحاً در کلام فقها از اولویت عرفی به اولویت قطعی نیز تعبیر شده است.<sup>۷</sup>

پرسش  
مبنای  
اصول

تنقیح مناط و الغای خصوصیت

۱. بروجردی، نه‌ایة الأصول، ص ۲۹۵؛ جمعی از محققان، فرهنگنامه اصول فقه، ص ۷۶۹.

۲. عثمان، القاموس المبین، ص ۲۸۲.

۳. سورة اسراء، آیه ۲۳.

۴. حسینی، معجم المصطلحات الاصولیة، ص ۱۵۳؛ ساعدی، «وحدت مناط و الغای خصوصیت»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ش ۵۰، ص ۱۱۰.

۵. موسوی، «إلغاء الخصوصية عند الفقهاء»، مجله فقه اهل البيت (ع) (عربی)، ش ۲۷، ص ۱۰۴.

۶. همان.

۷. خویی، موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳، ص ۴۲۶ و ج ۷، ص ۱۹۷.

برای اولویت قطعی می‌توان به روایت امام رضا علیه السلام استناد کرد. در روایتی از حضرت پرسیده شد: کسی در حال نماز جماعت به گمان اینکه امام سر از رکوع برداشته است، پیش از امام سر از رکوع بر می‌دارد؛ اما همین که می‌بیند امام در رکوع است، به رکوع باز می‌گردد. آیا این عمل نمازش را باطل می‌کند؟ امام در پاسخ فرمود: نمازش تمام است و این عمل موجب بطلان نمازش نمی‌شود.<sup>۱</sup> فقها از این روایت استفاده کرده‌اند که اگر این امر در سجده نیز اتفاق افتد، نماز باطل نمی‌شود؛ زیرا رکوع رکن محسوب می‌شود. وقتی زیادی رکن در این صورت مبطل نماز نباشد، زیاد شدن یک سجده که رکن نیست، در فرض مذکور به طریق اولی موجب بطلان نماز نمی‌شود.<sup>۲</sup>

نسبت بین مفهوم موافق و الغای خصوصیت: بنا بر دو تعریفی که برای مفهوم موافقت بیان شد، می‌توان نسبت آن را با الغای خصوصیت چنین بیان کرد: اگر مانند تعریف اول در مفهوم موافق، در ثبوت حکم برای مفهوم، اولویت شرط نشود، مفهوم موافق اعم از الغای خصوصیت عرفی است؛ زیرا گاهی مفهوم موافق ناشی از اولویت قطعی است که در این صورت در اصطلاح «تنقیح مناط» نامیده می‌شود. اما اگر در مفهوم موافق، اولویت ثبوت حکم برای مفهوم شرط شود، مفهوم موافق اخص من وجه از الغای خصوصیت خواهد بود؛ چون در الغای خصوصیت، اقوائت فاقد خصوصیت در مناط شرط نیست.

برخی فقها مانند محقق اردبیلی و صاحب حدائق<sup>۳</sup> معتقدند در مفهوم موافق، علم به علت حکم، شرط است؛ لکن اگر مراد از مفهوم موافق، همان اولویت عرفی باشد، این شرط برای مفهوم موافق صحیح نیست؛ زیرا وقتی ظهور خطاب در ثبوت حکم در غیرمنصوص باشد، این ظهور مشمول ادله حجیت ظهور است و حجت خواهد بود؛ خواه علم به علت حکم پیدا شود یا نه.<sup>۴</sup>

۳. اخذ عنوان طریقی در موضوع حکم: سومین امری که منشأ ظهور عرفی در الغای

پیش از این  
موضوع  
حجرت

سال ۱۳۹۹ شماره ۳

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۹۱.
۲. خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۷، ص ۲۴۵.
۳. اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱، ص ۳۶۷ و ج ۳، ص ۲۲۹ و ج ۵، ص ۱۵۱ و ج ۷، ص ۱۱ و ج ۱۲، صص ۳۴ و ۴۴۸؛ بحرانی آل عصفور، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۶۲.
۴. موسوی، «إلغاء الخصوصية عند الفقهاء»، مجلة فقه اهل البيت علیهم السلام (عربی)، ش ۲۷، ص ۱۰۱.

خصوصیت می شود، این است که عناوین ظاهر در طریقت، همچون عنوان علم و یقین در موضوع حکم واقعی اخذ شود؛ برای نمونه در باب شهادت، در برخی روایات، علم و یقین به آنچه بر آن اقامه شهادت می شود، معتبر دانسته شده است؛ ولی فقها از این عنوان علم و یقین الغای خصوصیت کرده و آن را بر طریقت حمل نموده اند؛<sup>۱</sup> اما در احکام ظاهری اخذ عناوینی مانند علم و یقین، اگر در موضوعیت ظهور نداشته باشد، در طریقت نیز ظهور نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

۴. اخذ قید غالبی در موضوع حکم: هر چند از قید غالبی، فی نفسه الغای خصوصیت نمی شود؛ یعنی اگر برای موضوعی خاص که مقید به قید غالبی است، حکمی ثابت شد، از قید غالبی در شخص الحکم الغای خصوصیت نشده، حکم مطلق دانسته نمی شود؛<sup>۳</sup> ولی در مقام جمع عرفی، اگر در موضوعی، روایت مطلق وجود داشته باشد و روایت دیگری که مقید به قید غالبی است نیز وجود داشته باشد، از قید غالبی الغای خصوصیت می شود و مطلق بر مقید حمل نمی گردد؛ زیرا عرف در مقام جمع بین دو خطاب، بیان قید غالبی را از باب اینکه غالب این گونه بوده است، می داند و لذا احترازی برای این قید نمی بیند.<sup>۴</sup> برای نمونه اگر مولا بگوید: «لا تأکل الرمان الحامض» و در دلیل دیگری به صورت مطلق بگوید: «لا تأکل الرمان» چون «حموضت» قید غالبی برای «رمان» است، در مقام جمع بین این دو دلیل، از قید غالبی رفع ید می شود و به عدم جواز اکل مطلق رمان - خواه شیرین باشد یا ترش - حکم خواهد شد.

نتیجه آنکه اگر الغای خصوصیت عرفی ناشی از امور ذکر شده باشد، حجت است؛ بلکه هر جایی که ظهور عرفی در الغای خصوصیت باشد - هر چند که ناشی از امور فوق نباشد - حجت خواهد بود؛ زیرا مشمول ادله حجیت ظهور است؛ هر چند وقتی نوبت به ظهور و استظهار می رسد، اختلاف در استظهار و تعیین مصادیق آن امری رایج و متداول بین فقهاست؛ برای نمونه در مورد روایت «نهی النبی عن بیع الغرر» برخی فقها خصوصیت بیع

۱. حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۶، ص ۱۱۱.

۳. تبریزی، إرشاد الطالب، ج ۴، ص ۵۲.

۴. اراکی، کتاب النکاح، ص ۷۰۳.

را منتفی دانسته و منهی عنه را هر معامله غری - اعم از بیع و عقود دیگر - دانسته‌اند؛<sup>۱</sup> ولی به نظر برخی فضلا، این همان قیاس منهی عنه است.<sup>۲</sup>

### نقد شروط ادعا شده

در مجله فقه اهل بیت علیهم السلام مقاله‌ای با نام «تنقیح مناط و الغای خصوصیت» درج شده و نگارنده شروطی را برای الغای خصوصیت ذکر کرده است. در این مجال، شروط ذکر شده در آن مقاله نقد و بررسی می‌شود: ایشان شرط اساسی برای الغای خصوصیت را یقین به دخالت نداشتن قیدی که از آن الغای خصوصیت می‌شود، در موضوع حکم شرعی دانسته<sup>۳</sup> و سه شرط دیگر را به این شرط ارجاع داده است؛ در مقاله یاد شده، شرطیت یقین به نبود فرق در الغای خصوصیت به برخی فقها نسبت داده شده است. نخست این نسبت که به برخی فقها داده شده، بررسی می‌شود و در ادامه اصل مدعای ایشان واکاوی خواهد شد؛ نگارنده سه مورد از کلام فقها را آدرس داده و ادعا کرده در این عبارات، یقین به نبود فرق در الغای خصوصیت شرط دانسته شده است.

مورد اول: محقق نائینی در بحث جانشینی امارات به جای قطع موضوعی، این اشکال را مطرح کرده است: «ظهور خطایی که علم را در موضوع خود اخذ کرده، این است که علم وجدانی مراد است و اگر هم بپذیریم که دلیل حجیت اماره آن را علم تعبیدی قرار داده است، باز هم امارات نمی‌توانند جانشین قطع موضوعی شوند». سپس در بیان وجوهی که در پاسخ از این اشکال ذکر شده، گفته است: «یکی از وجوهی که در پاسخ از این اشکال بیان شده، این است که با به دست آوردن مناط و تعدی حکم می‌توان این اشکال را دفع کرد؛ زیرا آنچه مورد نظر مولاست، این است که واقع احراز گردد و وجدان در این احراز نقشی ندارد؛ لذا احراز ظنی که خود مولا آن را حجت نموده نیز می‌تواند به جای قطع موضوعی بنشیند». سپس در رد این وجه گفته: «به دست آوردن مناط در صورتی حجت است که به صورت قطعی باشد».<sup>۴</sup>

پیشینه  
اصول فقه اهل بیت  
علیهم السلام

سال سوم شماره ۳، سال ۱۳۹۹

۱. طوسی، الخلاف، ج ۳، ص ۳۳۱؛ خمینی، کتاب البیع، ج ۵، ص ۲۹۹.
۲. بهبهانی، حاشیه مجمع الفائدة والبرهان، ص ۴۸۵؛ خمینی، تحریرات فی الاصول، ج ۵، ص ۱۹۲.
۳. ساعدی، «وحدت مناط و الغای خصوصیت»، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ش ۵۰، ص ۱۱۳.
۴. نائینی، فوائد الاصول، ج ۳، ص ۲۴.



نقد: هرچند گاهی در کلام فقها دو اصطلاح «الغای خصوصیت» و «تنقیح مناط» به جای یکدیگر به کار می‌روند؛ ولی روشن است که مراد محقق نائینی از استخراج مناط، در این عبارتشان، همان تنقیح مناط اصطلاحی است؛ پس این کلام محقق نائینی به محل بحث این نوشتار که الغای خصوصیت عرفی است، ربطی ندارد.

مورد دوم: محقق همدانی فرموده است: «از ظواهر ادله به مجرد برخی از استبعادها و اعتبارات نمی‌توان الغای خصوصیت کرد؛ مگر اینکه استبعاد به گونه‌ای باشد که مانع شود فهم عرفی از آن استفاده اراده خصوصیت کند»<sup>۱</sup>.

نقد: این کلام نیز به الغای خصوصیتی که ظاهر کلام است، ربطی ندارد و مراد از آن تنقیح مناط است؛ بلکه مراد ایشان از استدراکی که نموده و گفته: «مگر اینکه استبعاد به گونه‌ای باشد که مانع شود فهم عرفی از آن استفاده اراده خصوصیت نماید»، همان الغای خصوصیت مورد نظر است که آن را منوط به فهم و ظهور عرفی کرده است.

مورد سوم: محقق روحانی آورده است: کسی که مقیم مکه شده؛ ولی حج تمتع بر او واجب است، بلاشکال باید از مکه خارج شود و برای احرام به میقات برود؛ ولی در تعیین میقات برای این شخص سه نظریه وجود دارد: نظریه اول: میقاتش همان میقاتی است که اگر از شهر خود به حج می‌آمد، باید از آنجا محرم می‌شد. نظریه دوم: مخیر است به یکی از مواجیت برود و از آنجا محرم شود. نظریه سوم: میقات این شخص ادنی‌الحل است. سپس از صاحب حدائق برای نظریه اول چنین دلیل آورده که ایشان فرموده است: برخی از اخبار صحیح دلالت بر این دارد که بر شخصی که از روی جهل یا نسیان، بدون احرام داخل مکه شده است، واجب است که به میقات اهل سرزمین خود رفته و از آنجا محرم گردد. از این اخبار فهمیده می‌شود که بر کسی که اهل مکه نیست، واجب است از میقات اهل سرزمین خود محرم شود و خصوصیتی برای نسیان و جهل نیست؛ اگرچه سؤال از این دو عنوان واقع شده است. سپس محقق روحانی به صاحب حدائق اشکال کرده و نوشته: «تعدی از مورد نص نیاز به احراز مناط دارد و در احراز مناط، عدم تعقل خصوصیت کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید عقل عدم خصوصیت را درک نماید؛ به

پرسش  
محل  
افقی

تنقیح مناط و الغای خصوصیت

۱. همدانی، مصباح الفقیه، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۸۸.

تعبیر دیگر یقین به عدم خصوصیت پیدا شود».<sup>۱</sup>

نقد: این کلام نیز ظاهر در این است که مراد صاحب حدائق تنقیح مناط است و اشکال محقق روحانی نیز به تنقیح مناط است؛ پس این کلام نیز دلالتی ندارد که در الغای خصوصیت عرفی، قطع به عدم خصوصیت شرط است.

اما اصل مدعای ایشان که گفته: «شرط اساسی در الغای خصوصیت، یقین به عدم فرق است»، دلیلی برای آن ذکر نکرده‌اند و همان‌گونه که بیان شد، دلیل حجیت ظواهر، شامل این‌گونه ظواهر نیز می‌شود؛ از این رو اگر ظاهر کلامی در الغای خصوصیت باشد، این الغای خصوصیت از باب حجیت ظواهر، حجت است و به قطع به عدم فرق نیاز نیست. لذا برخی بزرگان فرموده‌اند: «در الغای خصوصیت، ظن به عدم خصوصیت کفایت می‌کند؛ چنان‌که در سایر ظهورات به ظن اکتفا می‌شود و نیاز به علم نیست».<sup>۲</sup>

سه شرط دیگری که در مقاله یادشده برای الغای خصوصیت بیان کرده، از این قرارند:

۱. وجود قرینه بر الغای خصوصیت: باید برای الغای خصوصیت، قرینه‌ای داخلی یا خارجی وجود داشته باشد که بر توجه نداشتن به خصوصیت مذکور در حکم شرعی دلالت کند؛ در غیر این صورت الغای آن از نوع قیاس باطل می‌شود. پس اگر اجماعی بر عدم اعتبار خصوصیت مذکور در روایت موجود بود، می‌تواند قرینه‌ای خارجی بر توجه نداشتن به خصوصیت ذکرشده در آن باشد؛ مثلاً اگر مولا بگوید: «چون شراب مست‌کننده است، آن را ننوش»، علت مذکور قرینه‌ای داخلی برای الغای خصوصیت شراب بودن و عمومیت بخشیدن به حکم تحریم برای تمامی مست‌کننده‌هاست.

پاسخ آنکه تکیه بر فهم و ظهور عرفی، قیاس نیست؛ بلکه اخذ به سنت و کتاب است؛ مگر اینکه گفته شود نفس ظهور عرفی، قرینه‌ای داخلی بر الغای خصوصیت است و عبارتی را نیز که از محقق خویی آدرس داده‌اند،<sup>۳</sup> در مورد تنقیح مناط است؛ نه الغای خصوصیتی که ناشی از ظهور کلام است.

پیشینه  
اصول فقه کلام

سال ۱۳۹۹ شماره ۳

۱. روحانی، فقه الصادق، ج ۱۰، ص ۴۹.

۲. کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. خویی، معتمد عروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۴.

۲. مخالفت نداشتن حکم با قاعده: حکمی که از مورد آن الغای خصوصیت می‌شود، نباید مخالف با قاعده باشد؛ مانند حکم به اینکه جنس فروخته‌شده پیش از دریافت آن توسط مشتری، از مال فروشنده به شمار می‌آید و چون این حکم مخالف قاعده است، الغای خصوصیت بیع در حکم و سرایت آن به عقود دیگر، مانند اجاره صحیح نیست. این شرط نیز ظاهراً چنانچه از مثال یادشده به دست می‌آید، به تنقیح مناط مربوط است؛ مگر اینکه ادعا شود همین که حکم مخالف قاعده است، عرف ذکر مورد را از باب مثال نمی‌داند و از آن الغای خصوصیت نمی‌کند.

۳. از امور تبعی نبودن مورد الغای خصوصیت: <sup>۱</sup> مانند اینکه با الغای خصوصیت از ادله اجتهادی که برای وجوب غسل مس میت وارد شده است، حکم وجوب غسل را به اجزای جداشده از بدن انسان نیز سرایت دهیم؛ درحالی که احکام واردشده در مورد میت انسان، همگی از احکام تبعی هستند که هیچ مجاللی برای عرف در الغای خصوصیت از آنها و سرایت حکم در غیر مورد آن وجود ندارد؛ زیرا شاید میت انسان خصوصیتی داشته باشد که برای اجزای جداشده از بدن انسان چنین خصوصیتی موجود نباشد. <sup>۲</sup> ظاهراً مراد از این شرط نیز شرط برای الغای خصوصیت نیست؛ بلکه شرط برای تنقیح مناط است و اگر هم کسی در الغای خصوصیت، تبعی نبودن حکم را شرط بداند، ظاهراً مرادش این است که در صورتی که از امور تبعی باشد، عرف مورد را از باب ذکر مثال نمی‌بیند و ظهور کلام را در الغای خصوصیت نمی‌داند؛ ولی این ادعایی بیش نیست؛ وگرنه در مثال «رجل شک بین الثلاث و الأربع» نیز حکم تبعی است، اما عرف از آن الغای خصوصیت رجولیت می‌فهمد و حکم را برای مرد و زن ثابت می‌داند.

### حجیت تنقیح مناط

تعریف تنقیح مناط و فرق آن با الغای خصوصیت در آغاز بحث بیان شد؛ بنابراین در اینجا حجیت آن بررسی می‌شود. تنقیح مناط را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: الف. تنقیح مناط

۱. ساعدی، «وحدت مناط و الغای خصوصیت»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ش ۵۰، ص ۱۱۴.

۲. خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۱۳۶.

قطعی آن است که عرف و سیره عقلا در مورد تنقیح به طور شفاف و قطعی صحه بگذارد؛ چنان که بعضی از اصولیان در عبارات خود نیز به اشتراط قطعیت تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup> ب. تنقیح مناط ظنی آن است ظن نامعتبر مبنای تنقیح مناط قرار گرفته باشد و این قسم در واقع همان قیاس مستنبط العله است.

### شرایط حجیت تنقیح مناط

برخی شرط حجیت تنقیح مناط را این می‌دانند که یا عقل به صورت قطعی بر نبود فرق دلالت کند یا اینکه اجماع بر نبود فرق بین اصل و فرع قائم شده باشد؛<sup>۲</sup> هر چند برخی ظن قوی را نیز بر نبود فرق کافی می‌دانند و برخی دیگر شرط حجیت تنقیح مناط را این دانسته‌اند که نص یا اجماع، منقح مناط باشد.<sup>۳</sup> محقق بهبهانی می‌گوید:

علت اینکه علمای ما تنقیح مناط را به عنوان یک دلیل مستقل در کتب خودشان بیان نکرده‌اند، این است که تنقیح مناط فقط در صورتی حجت است که یقین آور باشد و یقین یا از دلیل عقلی قطعی حاصل می‌شود یا از طریق اجماع؛ پس دلیل همان اجماع است و اگر تنقیح مناط ظنی باشد، اگر به حکم عقل ظنی باشد، همان قیاس است که حجت نیست و اگر منشأ تنقیح مناط ظنی، نص باشد، می‌شود قیاس منصوص العله.<sup>۴</sup>

برخی در شریعات، علم به نبود فرق را - به‌ویژه با توجه به روایت ابان<sup>۵</sup> - ممکن نمی‌دانند.<sup>۶</sup>

در برخی مقاله‌ها اصطلاح «تنقیح مناط» در کلام فقها به معنای «الغای خصوصیت» آمده که از باب حجیت ظهورات، حجت است؛<sup>۷</sup> ولی از آنجاکه فقها این نظریه خود را دارای دو اشکال می‌دیدند، در مقام رفع آن دو اشکال برآمده‌اند:

۱. تونی، الوافیة، ص ۲۲۹؛ قمی، قوانین، ج ۳، ص ۱۹۱.
۲. عاملی، مفتاح‌الکرامة، ج ۲۲، ص ۴۲.
۳. کاشف‌الغطا، شرح خیارات‌اللمعة، ص ۱۹۳.
۴. بهبهانی، الفوائد‌الحائریة، ص ۱۴۸.
۵. کلینی، الکافی، ج ۷، صص ۲۹۹-۳۰۰.
۶. شاهرودی، کتاب‌الحج، ج ۳، ص ۸۱؛ خوبی، مصباح‌الفقاهة، ج ۱۳، ص ۲۱۱.
۷. کلاتری، «مفهوم، اعتبار و مکانیزم تنقیح مناط»، مجله مطالعات اسلامی، ش ۸۱، ص ۱۴۱.

اشکال اول آنکه در برخی تعبیرات بین این دو اصطلاح با واژه «أو» عطف شده است که از تغایر این دو اصطلاح نزد نویسندگان خبر می‌دهد.

در مقام رفع این اشکال گفته‌اند: «الغای خصوصیت مقدمه‌ای برای تنقیح مناط است؛ بنابراین بعید نیست مراد کسانی که بین این دو اصطلاح با «أو» عطف نموده‌اند، از باب تفنن در تعبیر باشد»<sup>۱</sup>.

اشکال دوم اینکه در بسیاری از تعبیرات دیده می‌شود از تنقیح مناط به وصف قطعی بودن یاد شده است؛ در حالی که اگر تنقیح مناط جزء ظهورات است، در ظهورات، قطعی بودن شرط نیست؛ بلکه ظهور ظن‌آور است.

در پاسخ این اشکال گفته‌اند: «با توجه به اینکه دلیل بر حجیت ظهور، قطعی است، توصیف تنقیح مناط به قطعی بودن اشکالی ندارد؛ چنان‌که خبر واحد ظنی است؛ اما دلیل بر حجیت آن قطعی است. لذا در موردی که خبر واحد بر مطلبی دلالت داشته باشد، می‌توان گفت دلیل قطعی بر این مطلب دلالت دارد؛ بلکه می‌توان گفت از ظهورات در بسیاری از مواقع علم و اطمینان حاصل می‌شود»<sup>۲</sup>.

نقد: همان‌گونه که تبیین شد، گاهی فقها این دو اصطلاح را به جای یکدیگر به کار برده‌اند؛ ولی اینکه گفته شود همیشه مراد فقها از تنقیح مناط، الغای خصوصیت عرفی است، سخن صحیحی نیست؛ همچنین هیچ‌یک از پاسخ‌های مطرح‌شده از سوی نویسندگان محترم قانع‌کننده نیست؛ زیرا اولاً مشخص است که اخذ قید قطعی در کلام فقها و بزرگان برای احتراز از تنقیح مناط ظنی است؛ بلکه تصریح کرده‌اند که تنقیح مناط ظنی حجت نیست<sup>۳</sup> و اینکه ظهورات غالباً موجب علم می‌شود، ادعایی بیش نیست.

ثانیاً اینکه می‌گویند از آنجاکه الغای خصوصیت زمینه و مقدمه تنقیح مناط است، گاهی بزرگان بین این دو اصطلاح با کلمه «أو» عطف کرده‌اند نیز کلام تامی نیست؛ زیرا چه بسا عرفاً با الغای خصوصیت حکم تعمیم داده شود؛ ولی مناط حکم مشخص نشود.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۱۴۸.

۴. موسوی، «إلغاء الخصوصية عند الفقهاء»، مجلة فقه اهل بیت (عربی)، ش ۲۷، ص ۱۰۴.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با وجود حضور پررنگ اصطلاح «تنقیح مناط و الغای خصوصیت» در کتاب‌های فقه و اصول، قرابت آن دو و غفلت از تفاوت آنها، خطای کاربردی در عبارت‌های فقها را در پی داشته است. با این حال شناسایی مقصود ایشان با توجه به قرائن و شواهد موجود در کلام ایشان آسان می‌نماید. در مجموع می‌توان ادعا کرد در بیشتر موارد، مقصود فقها از عبارت «الغای خصوصیت» استظهار عرفی عدم خصوصیت است که به مقتضای قاعده «حجیت ظهورات» حجت است؛ چنان‌که قیاس مستنبط‌العله قطعی را در کاربرد «تنقیح مناط» اراده کرده‌اند و بر اساس حجیت ذاتی قطع، معتبر قلمداد می‌شود.

با توجه به این نکته آشکار می‌شود اعتبار علم به مناط در الغای خصوصیت - بر خلاف زعم برخی - معتبر نیست و تنها نیازمند صدق استظهار عرفی عدم خصوصیت است. آری، قوام تنقیح مناط بر پایه احراز فرق نداشتن و شناسایی مناط استوار است.

احصای موارد الغای خصوصیت نیازمند بحث بیشتر و فحوص تام است؛ با این حال می‌توان خصوصیت ندیدن برای مورد و حمل آن بر مثالیت، اولویت عرفی یا همان مفهوم موافقت، اخذ عنوان طریقی در موضوع حکم و اخذ قید غالبی در موضوع حکم را شیوه‌های مشهور برای الغای خصوصیت دانست.

## منابع و مأخذ

\* قرآن کریم.

۱. ابن‌درید، محمدبن‌حسن، *جمهرة اللغة*، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
۲. ابن‌منظور، ابوالفضل محمدبن‌مکرم، *لسان‌العرب*، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴ق.
۳. اراکی، محمدعلی، *کتاب‌النکاح*، قم: نشر نورنگار، چ ۱، ۱۴۱۹ق.
۴. اردبیلی، احمدبن‌محمد، *مجمع‌الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم: مکتبة انتشارات‌الإسلامی المتعلق بجامعة المدرسین الحوزة‌العلمیة، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۵. ازهری، محمدبن‌احمد، *تهذیب‌اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۶. بحر‌العلوم، محمدمهدی، *مصابیح‌الأحكام*، تحقیق سیدمهدی طباطبایی و فخرالدین صانعی، قم: منشورات میثم التمار، چ ۱، ۱۴۲۷ق.

۷. بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الأنوار الحیرية والأقمار البدرية الأحمديّة، چ ۱، [بی جا]: شبکه جهانی آل عصفور، [بی تا].
۸. ———، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم: مكتبة انتشارات الإسلامی المتعلق بجامعة المدرسين الحوزة العلمية، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
۹. بروجردي، حسين طباطبائي، نهاية الأصول، تهران: نشر تفكر، ۱۴۱۵ق.
۱۰. ———، تقريرات ثلاث، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۱۳ق.
۱۱. بروجردي، مهدي بحر العلوم، الفوائد الرجالية، [بی جا]: مكتبة الصادق عليه السلام، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
۱۲. تبریزی، جواد، إرشاد الطالب الى التعليق على المكاسب، قم: مؤسسه اسماعيليان، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۱۳. تونی، عبدالله بن محمد، الوافية في أصول الفقه، قم: مجمع الفكر الاسلامي، چ ۲، ۱۴۱۵ق.
۱۴. جمعی از پژوهشگران زیر نظر سيد محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت عليهم السلام، چ ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، ۱۴۲۶ق.
۱۵. جمعی از محققان، فرهنگنامه اصول فقه، چ ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، ۱۳۸۹ش.
۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة وصحاح العربية، تصحيح و تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت: دارالعلم للملایین، چ ۱، ۱۴۱۰ق.
۱۷. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۸. حسینی، محمد، معجم المصطلحات الأصولية، بيروت: مؤسسه العارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
۱۹. خمینی، روح الله موسوی، الاجتهاد والتقليد، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۰. ———، القواعد الفقهية والاجتهاد والتقليد (تهذيب الأصول)، چ ۱، قم: دارالفکر، ۱۳۸۲ق.
۲۱. ———، المكاسب المحرمة، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
۲۲. ———، تهذيب الأصول، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳ق.
۲۳. ———، كتاب البيع، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۴. ———، كتاب الطهارة، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۲۵. خمینی، مصطفی، تحریرات فی الاصول، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۶. خوبی، ابوالقاسم موسوی، مصباح الفقاهة، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۷. ———، معتمد العروة الوثقی، قم: منشورات مدرسة دارالعلم - لطفی، چ ۲، ۱۴۱۶ق.

٢٨. ——— موسوعة الإمام الخوئي، پژوهشگران مؤسسه إحياء آثار آيت الله العظمى خويي،  
ج١، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ١٤١٨ق.
٢٩. روحاني، محمدحسيني، المرتقى الى الفقه الايقي، قم: مؤسسه مولود كعبه، ج١، ١٤١٢ق.
٣٠. روحاني، محمدصادق، فقه الصادق، قم: دارالكتاب مدرسة امام صادق عليه السلام، ج١، ١٤١٢ق.
٣١. ساعدي، جعفر، «وحدت مناط و الغاي خصوصيت»، مجلة فقه اهل بيت عليهم السلام، ش ٥٠، قم، تابستان ١٣٨٦ش.
٣٢. سبجاني، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ج١، ١٤٢٣ق.
٣٣. سيستاني، محمدرضا، بحوث في شرح مناسك الحج، مقرر: امجد رياض و نزار يوسف،  
بيروت: دار المورخ العربي، ج٢، ١٤٣٧ق.
٣٤. شاهرودي، محمود، كتاب الحج، مقرر: ابراهيم جناتي، قم: مؤسسه انصاريان، ج١، ١٤٠٢ق.
٣٥. صدر، محمدباقر، القواعد الفقهية (بحوث في علم الأصول)، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه  
اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، ج٥، ١٤١٧ق.
٣٦. ——— بحوث في شرح العروة الوثقى، قم: مجمع الشهيد آيت الله الصدر العلمي، ج٢، ١٤٠٨ق.
٣٧. طباطبائي حكيم، محسن، مستمسك العروة الوثقى، قم: مؤسسه دارالتفسير، ج١، ١٤١٦ق.
٣٨. طباطبائي يزدي، محمدكاظم، العروة الوثقى مع التعليقات، قم: مدرسة الإمام  
أميرالمؤمنين عليه السلام، ج١، ١٤١٩ق.
٣٩. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه  
مدرسين حوزه علميه قم، ج١، ١٤٠٧ق.
٤٠. عاملي، جواد بن محمد، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، قم: مكتبة انتشارات الإسلام  
المتعلق بجامعة المدرسين الحوزة العلمية، ج١، ١٤١٩ق.
٤١. عاملي، علي بن حسين (محقق ثاني)، جامع المقاصد في شرح القواعد، قم: مؤسسه  
آل البيت عليهم السلام، ج٢، ١٤١٤ق.
٤٢. عثمان، محمود حامد، القاموس المبين في اصطلاحات الأصوليين، رياض: دارالزاحم، ج١، ١٤٢٣ق.
٤٣. عراقي، آقاضياء الدين، شرح تبصرة المتعلمين، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه  
مدرسين حوزه علميه قم، ج١، ١٤١٤ق.
٤٤. حلي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج١، [بى تا].
٤٥. غزالي، محمد بن محمد، المستصفي من علم الأصول، [بى جا]: انتشارات احسان، ج٢، ١٣٩٠ش.
٤٦. فاضل، مقداد بن عبد الله، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، قم: مكتبة آيت الله العظمى  
المرعشي النجفي، ج١، ١٤٠٤ق.



۴۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق و تصحیح: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم: نشر هجرت، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۴۸. فیومی، احمد بن محمد مقری، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: منشورات دارالرضی، چ ۱، [بی تا].
۴۹. کاشف الغطا، علی بن جعفر بن خضر نجفی، شرح خيارات اللمعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
۵۰. \_\_\_\_\_، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (طبع قدیم)، قم: انتشارات مهدوی، چ ۱، [بی تا].
۵۱. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چ ۱، ۱۴۱۹ق.
۵۲. کوه کمری، محمد بن علی حجت، کتاب البیع، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۲، ۱۴۰۹ق.
۵۳. کلاتری، علی اکبر، «مفهوم، اعتبار و مکانیزم تنقیح مناط»، مجله مطالعات اسلامی، ش ۸۱، مشهد: دانشگاه فردوسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۷ش.
۵۴. لنگرانی، محمد فاضل موحدی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، کتاب الحج، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۵۵. لنگرودی، محمد حسن مرتضوی، الدرالنضید فی الاجتهاد والاحتیاط والتقلید، قم: مؤسسه انصاریان، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۵۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، معارج الأصول (ط. قدیم)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۵۷. محقق داماد، محمد، کتاب الحج، مقرر: عبدالله جوادی آملی، قم: چاپخانه مهر، چ ۱، ۱۴۰۱ق.
۵۸. مراغی، میر عبد الفتاح بن علی حسینی، العناوین الفقهیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۱۷ق.
۵۹. مرعشی نجفی، شهاب الدین، القصاص علی ضوء القرآن والسنة، المقرّر: سید عادل علوی، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
۶۰. مشکینی اردبیلی، علی، اصطلاحات الاصول، قم: نشر الهادی، چ ۶، ۱۳۷۴.
۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، العروة الوثقی مع تعلیقات، قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، چ ۱، ۱۴۲۸ق.
۶۲. موسوی، علی عباس، «إلغاء الخصوصية عند الفقهاء»، مجله فقه اهل البيت علیهم السلام، (عربی)، ش ۲۷، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۳ق.

٦٣. ميرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، قوانین الأصول (طبع قديم)، قم: مكتبة العلمية الاسلامية، ج ٢، ١٣٧٨ ش.
٦٤. نائینی، محمد حسين، كتاب الصلاة، مقرر: كاظمی، قم: نشر مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة، ج ١، ١٤١١ ق.
٦٥. —، فوائد الاصول، قم: جامعة مدرسين حوزه علمية قم، ج ١، ١٣٧٦ ش.
٦٦. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: دار احياء التراث العربي، ج ٧، [بی تا].
٦٧. همدانی، آقارضا بن محمد هادی، مصباح الفقيه، [بی جا]: مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث ومؤسسة النشر الإسلامي، ج ١، ١٤١٦ ق.
٦٨. بهبهانی، وحید، محمد باقر بن محمد اکمل، الاجتهاد والتقليد (الفوائد الحائرية)، قم: مجمع الفكر الإسلامي، ١٤١٥ ق.
٦٩. —، حاشية مجمع الفائدة والبرهان، قم: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهانی، ج ١، ١٤١٧ ق.

